

## سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

(بقیه قسمت دهم)

مولوی بمقامی رسیده است که دنیا و آنچه را دنیوی است برنگد دیگری می بیند و زشت و زیبا برای او (لا اقل گاهی) معانی و مفاهیم دیگری پیدا کرده است که کوتاه نظران را در آن راهی نیست. خود او فرموده:

« من نیم در امر و فرمان نیم خام »

« تسا بیندیشم من از تشنیع عام »

و باز بالصراحه فرموده:

« مجلس خاص بایدم ، گرچه بود سوی عدم »

« شربت عام کم خورم ، گرچه بود ز کوثرش »

عطار نیز در همین زمینه ها فرموده:

« نه شما را دوستم نه دشمنم »

رفتم اینک تا بسوزد خرم منم »

« از شما هم فخر و هم عاریم نیست »

با بد و نیک شما کاریم نیست »

حافظ هم در همین معنی فرموده:

« راه خلوتگه خاصم بنما تا پس از این »

می خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم »

وباز خود مولانا همانند این نظرا در این بیت بیان فرموده است :

« زاغ اگر عاشق سرگین خرآمد گویاش ،

« بلبلان را بچمن با گل رعناچه خوش است » (۱)

مولانا میگوید :

« دورم از تحسین و تشویق همه »

« فارغ از تکذیب و تصدیق همه »

« من مراد خویش دیدم بی گمان »

« هرچه خواهی گو مرا ، ای بد دهان »

۱ - روانشناس گرانمایه ما آقای دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی که در آن همه تألیفات گرانقدر خود روانشناسی مغرب زمین را با چاشنی عرفان مشرق زمینی خواهان درهم آمیخته و دریکجا جمع آورده و با تحقیقات دور و دراز و عمیق و بی سابقه خود خدمت بسزائی بعلم روانشناسی امروزی دنیا انجام داده است در کتاب اخیر خود « خط سوم » - درباره شخصیت و سخنان و اندیشه شمس تبریزی - از نشریات مطبوعاتی عظامی طهران ، ۱۳۵۱ در مورد ذکر اهمیتی که شمس تبریزی برای خواص و شیوخ - آنهم شیوخ کامل - قائل بوده است بطوری که بالصراحه فرموده است که « مراد این عالم با عوام هیچ کاری نیست و برای ایشان نیامده ام » ( در صفحه ۳۴۱ - آ ) این جمله بسیار مختصر و موجزا آورده اند : و این همه بخاطر توده ها « یعنی راه و رسم آنچه را امروز «دموکراتیک» میخوانیم بمیان کشیده اند و بدین وسیله خواسته اند ستایشی از روح و روش دموکراسی بعمل آورده باشند و الحاق که چنین ستایشی قابل ستایش هم هست ولی میترسم درباره شمس تبریزی و بزرگان دیگری از هم طرازان او که هر چند البته خیرخواه تمام مخلوق بوده اند ولی معرفت نفس را که طریق معرفت مبداء کل میدانسته اند بر اعمال و نظره های دیگر مقدم میسروده اند جای بر زبان آوردن جمله معروف « فیها تأمل » باقی بماند ) ( یا آنکه میدانیم که « عبادت بجز خدمت خلق نیست »).

و جان کلام آنکه معتقد است که

« در درون کعبه رسم قبله نیست »

و مانند شاعر معاصر خود سعدی شیرازی میفرماید :

« گر همه شهر بجنگم بدر آیند و خلاف

من که در خلوت خاصم، خبر از عامم نیست »

و همچنانکه خود گفته از ملامت بر نمیگردد سرش و بطوری که چند سالی

پس از او « حافظ » فرموده که :

« زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست »

وی لاونعم و چون و چراهای ما خامهای ایجد خوان و چشم بسته را به

پشیزی نمیخرد .

مرد مردانه‌ای چون جلال‌الدین بلخی از بسیاری ثغور و حدود قدم فراتر

نهاده است و اعتنائی به فلك ندارد و بحق دربارهٔ خود میفرماید :

« گنجی است حضرتم که دو عالم طلسم اوست »

« وان گنج لایزال در این گنج متزوی است »

وی خطاب به ما بیچارگان سست‌عنصر و سست‌فکر و سست‌قدم آمرانه

دستور میدهد که :

« دریشهٔ شیران رو و از زخم میندیش

کاندیشهٔ ترسیدن اشکال زنانه است »

مولوی شیر ژبان است و از هیچ بیشه و جنگلی هر قدر هم مهابت انگیز

باشد بیم و هراسی بخود راه نمیدهد و چون برآستی اسطقس دیگری سواى

اسطقس‌های معمولی است حق پیدا میکند حرفهائی بزنند و کارهائی بکنند که

بر دیگران مجاز و روانیست .

وقتی در «فیه مافیه» میخوانیم که از قول همین بزرگوار نوشته اند که میفرموده من از شعر و شاعری روبرگردانم و رغبتی ندارم و تنها بخاطر یاران گاهی شعر میگویم تعجب میکنم که چنین مردی در حدود ۳۰ هزار بیت «مثنوی» دارد و دیوان غزلیاتش مشتمل بر صد هزار بیت است (تا پایان جلد ششم از دیوان لکبیر) - یا «دیوان شمس» که آآن در مقابل من است ۳۱.۵ غزل گرد آمده است). پس جادارد که تصدیق نمائیم که الحق هر کسی در ظن خود یار چنین اعجوبه‌ای مییابد و ما باین آسانها و با این اسباب و ابزار معمولی که در کارگاه فکر ما و در آزمایشگاه محدود و مسکین مخیله ما بیچارگان موجود است و عوالم و کیفیاتی را که «مثنوی» و «دیوان» را بوجود آورده است نمیتوانیم درک نمائیم و تفسیر و توجیه کنیم و باید تصدیق نمائیم که سخن بیهوده‌ای نگفته وقتی میفرماید

« هر کسی از ظن خودش یار من »

« از درون من نجست اسرار من »

کوشش و تکاپوی ما در راه شناختن شخصیتها، غول آسای علم و فکر و معرفت چنان است که خواسته باشیم کوهی را از آهن و فولاد را با ترازی و مثال و دست لرزان بسنجیم ( گذشته از آنکه اساساً در این دنیا هیچکس هیچ کس را نمیتواند کما هو حقه بشناسد و بجا آورد ).

نکته بسیار مهم آنکه با وجود تمام آنچه در فوق درباره عظمت و فخامت مقام مولوی مذکور افتاد نباید فراموش کرد که او نیز فردی از افراد بنی نوع انسان است و بشر است و درجائی که پیغمبر اکرم ما بالصراحه در کتاب مذهبی

ما فرموده « انا بشر مثلكم (سوره الكهف ، آیه ۱۱۰) پس مولوی هم بشری  
بیش نیست والبته نمیتواند یکسره از ضعف و نقایص انسانی عاری و مبرا باشد.

اکنون میرسیم باصل موضوع یعنی عشق و عشق‌بازی و مولانا جلال‌الدین  
بلخی معروف به « رومی » صاحب « مثنوی » و « دیوان کبیر » و یا « دیوان  
شمس » و این مبحث دلنشین را میگذاریم برای قسمت آینده این گفتار و فعلاً  
دردسر را کم میکنیم.

هیچ دیوان شعری باندازهٔ خمسه نظامی استنساخ نشده حتی سعدی  
و حافظ . بدلیل اینکه نسخ خطی نظامی هم اکنون بیش از چاپی  
وجود دارد و هیچ کتابخانه شخصی و عمومی نیست که چندین مجلد  
خمسه نظامی خطی در آن موجود نباشد . پادشاهان بزرگ از  
قبیل شاه طهماسب صفوی و سلطان حسین بایقرا و دیگران همواره  
همت می‌گماشته‌اند که دیوان نظامی با بهترین خط و زیباترین نقاشی  
برای آنان تهیه شود و آن کتب گرانبها اکنون در گنجینه‌های شرق  
و غرب بهترین سرمایه افتخار صنایع ایران است .

( گنجینه گنجوی )